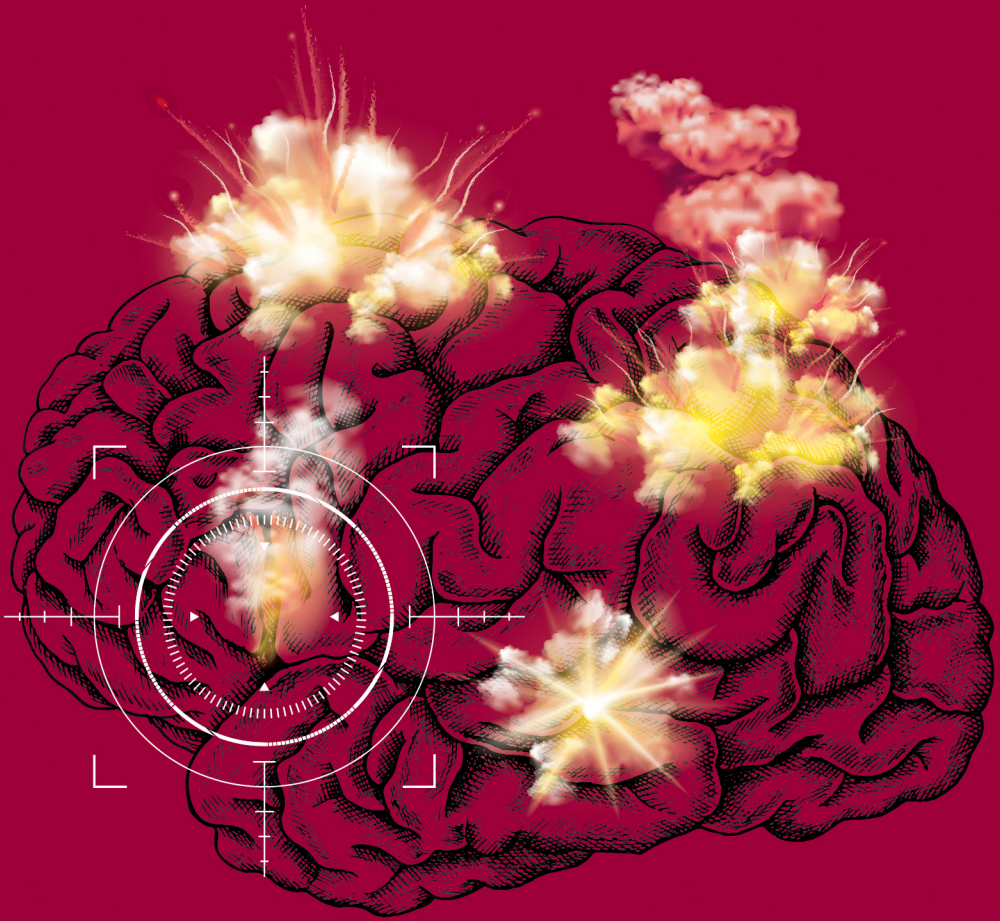


جنگ قرن بیست و یکم، جنگ باورها

گفتاری از دکتر محمد صادق کوشکی



سَلَامٌ عَلَيْكُمْ



عنوان اثر: جنگ قرن بیست و یکم، جنگ باورها
بر اساس گفتاری از: دکتر محمدصادق کوشکی
تهیه شده در واحد تولید محتوای معاونت سیاست‌ورزی
سازمان بسیج دانشجویی
طراحی جلد و صفحه‌آرایی: مهدی شاهرودی
قیمت: ۲۰,۰۰۰ تومان
نوبت چاپ: اول / دی ۱۴۰۱
چاپ: شرکت پیام‌آوران نشر روز
نشانی: تهران، خیابان طالقانی، تقاطع خیابان طالقانی
و خیابان مفتح، مجتمع فرهنگی ۱۳ آبان، سازمان
بسیج دانشجویی

جنگ قرن بیست و یکم؛ جنگ باورها

گفتاری از دکتر محمد صادق کوشکی

فهرست

۶	پیش گفتار
۸	جایگزینی برای جنگ سخت
۱۰	ویژگی های جنگ قرن بیست و یکم
۱۰	جنگ دو سر برد برای دشمن
۱۲	تجزیه طلبان، ابزارند
۱۴	چگونگی پیاده سازی این الگو در ایران
	زمینه ی جنگ قرن بیست و یکمی، کالای
۱۵	فرهنگی
۱۷	عنصری به نام فضای مجازی
۲۱	شروع جنگ قرن بیست و یکمی
۲۱	راهکار
۲۴	هدف تضعیف نظام است
۲۵	جواب به یک شبهه: ما حق اعتراض داریم!
۲۵	تفاوت سپاه آن زمان با بسیج امروز
۲۶	کلام آخر

پیش‌گفتار

اگر دوستان، خاطرات سفرای آمریکا در ایران، و به ویژه آخرین آنها، سالیوان را خوانده باشند، متوجه می‌شوند که حتی زنگ زدن به سفارت و مکالمه با کسی که ساکن این عمارت بود (حتی برای چند دقیقه)، برای آن فرد افتخار محسوب می‌شد و اگر کسی از اعضای سفارت می‌پذیرفت با او صحبت کند، آن فرد با دم خود گردو می‌شکست! مثلاً می‌گفت وزارت من تکمیل است. سال‌ها فهرست نمایندگان مجلس را ساواک تنظیم می‌کرد که چه اشخاصی باشند. لذا او می‌رفت به شرف عظیم می‌رسید، اعلیٰ حضرت می‌دید و می‌گفت ببرید. به نقل از آقای جهانگیر تفضلی نماینده‌ی مجلس در دوره‌ی پهلوی: نماینده‌های مجلس را شاه در سفارت آمریکا چک می‌کرد، خط می‌زد، کم و زیاد می‌کرد. تعدادی سهمیه هم سفارت انگلیس داشت و حُب این طور است که روزگار می‌گردد و چنین ساختمانی و چنین جایی الان محل آمد و رفت بچه‌های این مملکت است و خیلی اوقات من دیده‌ام دوستانی که اینجا می‌آیند و می‌روند، توجه ندارند که اینجا کجاست! اینجا یک نماد است که خداوند می‌فرماید: «و تُرِيدُ أَنْ تَمَنََّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُيْمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» یعنی «وارثین، یک مصداق خیلی کوچک آن اینجا است. پادشاه حقیقی این مملکت یک زمانی اینجا بوده و حالا وارثش. من گفتم یک مُشت بچه پاپتی می‌آیند اینجا و شیطانی می‌کنند و می‌روند، درحالی‌که این‌جا واقعا برای همین بچه‌هاست. در واقع این‌جا جزو ملک آن‌هاست. جایی که روزی سفیر، با پنج دقیقه آمدنش زندگی یک مملکتی را با تصمیم‌گیری‌هایش تحقیر می‌کرد؛ امروز به دست بچه‌هایی افتاده است که بچه‌های همین ملت هستند و می‌آیند و می‌روند، خبری هم نیست.

● پیش‌گفتار ●

اینکه قرآن می‌فرماید «وَنَجْعَلُ لَهُمُ الْوَارِثِينَ» چیز عجیب و غریبی نیست. اگر می‌خواهید ببینید اینجا چه کسی بوده است، خاطرات خانم سینتیا هلمز (همسر ریچارد هلمز) که چهار سال در این ساختمان زندگی کرده است را بخوانید. خانم هلمز که پس از اینجا نزد مسئول سازمان سیا، مسئول سازمان اطلاعات مرکزی امریکا می‌رود، در خاطراتش نوشته است که پایتخت اصلی و مرکز تصمیم‌گیری اصلی آن زمان، همین ساختمانی بوده است که الان مثلاً خیلی عادی یک ساختمان هست. او با دقت زنانه اش این‌ها را توضیح داده است.

جایگزینی برای جنگ سخت

قرن بیستمی بود که پدیده‌ی جنگ به شیوه سنتی‌اش به اوج خود رسید. در دو جنگ جهانی اول و دوم، نزدیک به هشتاد میلیون اروپایی کشته و زخمی شدند و هنر کشتن و هنر تحمیل اراده از طریق جنگ به اوج خود رسید. دیگر اصلاً موشک‌های قاره پیما و پس از آن، سلاح‌های هسته‌ای ساخته شد. این اتفاق یعنی این جنگ به معنی قرن بیست، عالی‌ترین نمونه‌ی جنگ از آن مقطع تا مثلاً ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد بود. به این دلیل که شما می‌توانستی یک جا بنشیننی و با یک بُمب، همزمان ۲۰ هزار نفر را در هیروشیما تبخیر کنی؛ یعنی نگذاری بسوزند بلکه بخار بشوند، از جامد به گاز تبدیل بشوند. به این دلیل که حرارت آن بُمب در هسته‌ی مرکزی‌اش ۳۰۰ تا ۳۲۰ درجه سانتی‌گراد در شعاع است که یک شهر را بخار می‌کند.

اما در قرن ۲۱ نگاهی پدید آمد که این نگاه در دهه‌ی اول قرن بیستم تکمیل شد؛ دیدگاهی که بیان می‌کرد الگوی جنگ باید عوض شود. به این دلیل که جنگ فیزیکی هزینه‌ی جانی و مالی زیادی داشت. برای مثال فرض کنید قیمت یک راکت کاتیوشا در بازار جهانی به پول ما بین ۴۰ تا ۶۰ میلیون است که با یک دکمه تخلیه می‌شود و ممکن است شما مجبور شوید داخل یک آتش بار، ۵ عدد کاتیوشا بگذارید و ناگهان ممکن است در یک روز ۶۰ تا ۸۰ میلیون به سمت دشمن شلیک شود. یا برای یک روز عادی در جنگ سوریه، ۱۶۰ میلیون هزینه‌ی یک خشاب کلاشینکف است. یک فشنگ کلاشینکف به پول الان ۳ تا ۴ میلیون قیمت جهانی آن است!

با این شرایط، قدرت‌های جهانی که پرچمدار این جنگ‌ها هستند و خودشان مبدأ و سازنده بودند، کماکان به دنبال این هستند که بتوانند جهان

● جایگزینی برای جنگ سخت

را در دستان خودشان داشته باشند. بحث هزینه‌ی جانی بسیار مهم است نه از بابت اینکه به آسیب‌های روانی و خانوادگی افرادی که کشته شدند فکر کنند (چون آنها وقتی کشته‌هایشان را می‌شمارند، مثل این است که بسته‌ی بیسکویت را شمارش می‌کنند) بلکه به توان کار و سرمایه‌ی کشورشان فکر می‌کنند که اگر تلفات بالا باشد، قدرت ساختار نظامی به شدت کاهش پیدا می‌کند! ولی بحث شهید شدن یا کشته شدن برای ما یک بحث با ابعاد اجتماعی و خانوادگی است؛ مثلاً ده نفر امشب، دو تا هم دیشب در بوکان، و هر "تایی" که می‌گویید، آرزو و تمام زندگی همسر، فرزند، پدر و مادرش را می‌شماریم و زن و بچه‌ی این فرد تا پایان عمرشان، هیچ سامانی نخواهند داشت و زندگیشان خیلی متفاوت می‌شود. در نتیجه، جنگ کلاسیک قرن بیستم، بحث هزینه جانی و مالی بسیاری را در بر داشت. این دو باعث بدنامی بود و غیر از بد نامی به عنوان استعمارگر و متجاوز شناخته می‌شدند و ملت‌ها علیه‌شان موضع می‌گرفتند برای مثال در تجربه‌ی عراق و افغانستان، این قضیه ثابت شد. اتحاد شوروی ۸ سال در افغانستان به عنوان متجاوز شناخته شد و مردم می‌گفتند شما متجاوز و استعمارگر هستید و در آخر هم، اتحاد شوروی بدون هیچ پیروزی و با خفت به بیرون رانده شد. آمریکا در جنگ ویتنام با خفت به بیرون پرت شد، این درست است که ویتنامی‌ها یک سری کشاورز و جنگل نشین بودند ولی به هر حال به دلیل اینکه آمریکا متجاوز بود، ویتنامی‌ها محکم در خانه‌هایشان ایستادند و گفتند: «من در خانه ام هستم تو اینجا چکار می‌کنی؟» آمریکا در ویتنام شکست خورد. دوباره مشابه این قضیه در دهه‌ی اول قرن بیست و یکم هم اتفاق افتاد؛ وقتی که آمریکایی‌ها در عراق نزدیک ۴۰۰۰ نفر کشته دادند. آن‌ها برای اینکه

استعمارگر و متجاوز نباشند و هزینه ندهند، بطوریکه هزینه جانی و هزینه مالی و بد نامی برایشان نداشته باشد، شروع به جمع بندی تجربیات قرن ۲۰ به علاوه ی قرن ۲۱ کردند و الگویی برای جنگ ایجاد کردند که "جنگ قرن بیست و یکم" نامیده شد.

ویژگی های جنگ قرن بیست و یکم

این جنگ در این قرن، چند ویژگی دارد:

۱. هزینه مالی ندارد و هزینه مالی آن را می توان به عهده ی دیگری انداخت.
۲. تلفات ندارد؛ یعنی آن کسی که این جنگ را طراحی می کند، تلفات نمی دهد.
۳. بد نامی ندارد، چون مستقیم درگیر نمی شود و استعمارگر و متجاوز نیست.
۴. بحث حقوق بشر ندارد و شما استعمارگر یا متجاوز هم شناخته نمی شوید و این چقدر خوب است!

این الگوی جنگ، چندین جا آزمایش شد و امریکایی ها و اروپایی ها مبدأ بودند. یک نمونه داخل سوریه بود؛ در سوریه، خطاهای این مدل را گرفتند چون اولین نمونه جدی بود. نامش را جنگ نیابتی گذاشتند اما متوجه شدند که این مدل در سوریه به دلایلی نتوانسته است به اهداف خود برسد؛ بنابراین نقاط ضعف و قوتش را اصلاح کردند و به صورت جدی و اصلاح شده، از مهر ماه امسال شروع به کار کردند.

جنگ دوسر برد برای دشمن

این اتفاقی که از اول مهر ماه درگیر آن هستیم، یک نمونه باز پیرایی شده و اصلاح شده از جنگ قرن بیست و یکم است. در این نمونه، چند اتفاق در

حال رخ دادن است؛ افراد دو دسته شده‌اند: گروه اول، وفاداران به نظام و گروه دوم، مهاجمان که ما به آنها آشوب‌گران می‌گوییم.

حُب اگر از وفاداران به نظام کشته بشود، یک وفادار به نظام کم شده است. اگر از آشوب‌گران کشته بشود، یک خانواده مخالف نظام اضافه می‌شود؛ در نتیجه اگر از هر طرف کشته شود، جمهوری اسلامی ضرر کرده است و طراح این جنگ پیروز شده ولی خودش هیچ تلفاتی نداده است. سربازهای پیاده نظام شطرنجش ایرانی هستند، طرف مقابل هم ایرانی است. هر طرف که کشته شود، به نفع طراح این جنگ است.

هزینه این جنگ را سعودی‌ها پرداخت کردند اما چرا آنان؟! منافع سعودی‌ها با طراح جنگ کاملاً هم پوشانی دارد. در این مسئله سعودی‌ها می‌خواستند یک رقیب سرسخت منطقه‌ای به نام ایران را حذف کنند و امریکا، اروپا و رژیم صهیونیستی، قصد داشتند یک دشمن را از میان بردارند. نگاه سعودی‌ها به ما نگاه رقیب و دشمن بود. در اینجا طراحان اصلی جنگ هزینه‌شان صفر شد.

حالا هدف چیست؟ هدف، تضعیف جمهوری اسلامی است. اما چرا بر اندازی نیست؟ نکته اش این است که وقتی می‌خواهی جمهوری اسلامی را حذف کنی، باید بتوانی یک قدرت فراگیر جای او بگذاری که به اصطلاح تعادل بالانس منطقه‌ای به هم نخورد. خوب او می‌گوید من مجاهدین خلق را بگذارم، هیچ‌کسی دیگر با او کار نمی‌کند، سلطنت طلب را بگذارم کسی دیگر با او کار نمی‌کند و می‌داند آپوزیسیون‌ها و جناح‌های معارض جمهوری اسلامی، هیچ‌کدام قدرت فراگیر ندارند، پوشش ندارند و امکان توافق با بقیه را هم ندارند. دقت کنید او می‌خواهد آرایش و نظم منطقه به نحوی باشد

که بتواند از اینجا بهره ببرد اما اگر جمهوری اسلامی از بین برود و یا مثلاً تبدیل به لیبی بشود، این نظم به هم می‌خورد چون یک تفاوت بزرگ با لیبی دارد؛ لیبی بازیگر نقش اول منطقه شمال غرب آفریقا نبود به همین خاطر الان دچار وضعیتی شده است که حکومت دارد، دو یا سه حکومت هم دارد ولی عملاً از صحنه سیاست حذف شده است. دولت لیبی دیگر ورشکسته هم نیست، یک دولت حذف شده است. اما در مورد ایران با توجه به اینکه ممکن است موازنه‌ی غرب آسیا کاملاً به هم بخورد، پس تصمیم می‌گیرند که جمهوری اسلامی را تضعیف کنند، در حدی که امکان مقاومت علیه برنامه‌هایشان را نداشته باشد و ناگزیر از اطاعت و همراهی شود، حالا می‌خواهد اسمش جمهوری اسلامی باشد، ولی فقیه هم داشته باشد، سپاه هم داشته باشد. اگر این اتفاقات رقم بخورند، از نظر ما مانعی ندارد.

تجزیه طلبان، ابزارند

بحث تجزیه هم همین است. او می‌داند که اگر تجزیه بخواهد جدی شود، آن وقت، اولین دشمن این تجزیه چه کسی است؟ ترکیه، بعد از آن پاکستان و... هستند. پس تجزیه طلبان فقط ابزاری برای تسلط بر روی جمهوری اسلامی هستند و پس از آن به تجزیه هم فکر می‌کنند اما اکنون نه، از ابزار تجزیه طلبان برای تضعیف استفاده می‌کنند. آن‌ها می‌دانند جمهوری اسلامی یک ضریب از عقلانیت دارد، تسلیحاتش را برای بازدارندگی استفاده می‌کند نه برای ایجاد جنگ. یعنی یقین دارند جمهوری اسلامی به هیچ عنوان شروع کننده هیچ جنگی در منطقه نیست. کاری که باید صورت می‌گرفت، این بود که حرکت جمهوری اسلامی به سمت افزایش اقتدار و

حل مشکلات، متوقف بشود؛ یعنی این دو اتفاق رخ ندهد. خب برای این کار بهترین الگو همین است.

اگر آن‌ها برای رسیدن به این دو هدف می‌توانستند، جنگ قرن بیستمی را به ما تحمیل می‌کردند اما نمی‌توانند چون الگوی صدام کاملاً نتیجه‌ی عکس داشت. آن‌ها دیدند وقتی صدام به ما حمله کرد، در این مملکت، یک عده جوان حزب اللهی داشتیم. آدم‌هایی هم داشتیم که زمان شاه در کافه عرق می‌خوردند و کارهای ناپسند انجام می‌دادند و سینمای آن زمان را می‌دیدند اما وقتی جنگ شد، حزب اللهی‌ها به جبهه رفتند، یک عده از آن عرق خورها هم توبه کردند و به جبهه رفتند، این ملت هماهنگ شد و خلاقیت و عقلانیتش را در جنگ به کار گرفت و از درون جنگ قدرتمندتر بیرون آمد. اینکه حضرت امام رحمه الله علیه می‌فرمایند: «ما جنگ را الطاف خفیه می‌دانیم برای یک دقیقه هم نادم و پشیمان نیستیم» به همین دلیل است که جنگ، یک ملت پراکنده را منسجم و متحد کرد و توانایی‌هایش را بیرون ریخت؛ یعنی روزی که جنگ شروع شد، بعضاً لاستیک کفشک پدال نداشتیم، طوری که سال ۶۰، هواپیما به آن بزرگی پرواز نمی‌کرد چون آن کفشک پدال را نداشت. خلبان می‌گفت مثلاً در هواپیما ۲۱۳۰ اگر پایم روی پدال یک ثانیه شُر بخورد، هواپیما یک دفعه از حالت تعادل خارج می‌شود و سقوط می‌کند. اما اکنون در معرض ساخت خیلی چیزها هستیم. آن‌ها مطمئن بودند که الگوی جنگ قرن بیستمی موفق نخواهد شد و نمی‌تواند جلوی افزایش اقتدار ایران را بگیرد. لذا آن الگو را کنار گذاشتند و سراغ الگوی جنگ "قرن بیست و یکمی" آمدند که نقاط ضعف آن را در سوریه گرفته بودند.

چگونگی پیاده سازی این الگو در ایران

آیا این یک تصمیم دو ماهه بود یا مثلاً از شش ماه پیش شروع شده بود و یا از یک سال قبل شروع شده بود؟ نه، دشمنان بین المللی ما شامل امریکا و اروپا، دشمن منطقه ای ما رژیم صهیونیستی، رقیب منطقه ای ما عربستان و در یک بازه ضعیف ترکیه، از سال ۹۰ شروع به پاشیدن یک بذری کردند با نگاه آینده نگر، این بذری را اگر شما بگویید پاشیدند برای اینکه در این مقطع این درو را انجام بدهند، می گویم دلیلی ندارد اما آن بذر، بذر مفیدی بود. حالا اینکه درو بتوانند بکنند یا نکنند مسئله نیست یا اینکه چگونه درو بکنند بحث دیگری است. من یک مثال میزنم، دقت کنید دوستانی که در کار جمع آوری اطلاعات فعالیت می کنند. طرف، تماس می گیرد با مافوقش و می گوید من توانستم یک عامل داخل مثنی (فرض کنید ارتش بحرین را پیدا کنم) که این فرد مستعد است که عامل ما بشود و برای ما خبر بیاورد. طرف می گوید: خب، شروع کن! بعد به او می گویم: مگر ما با بحرین هم مشکلی داریم که گفתי شروع بکنند؟! می گوید: بگذار یک عامل هم آنجا داشته باشیم، یک روزی به درد می خورد؛ از الان که ما شروع کنیم تا او به عامل تبدیل شود، حدود ۲-۳ سال زمان می برد. اگر ما در این ۲-۳ سال توانستیم او را آماده کنیم و جذب شد و مراحل آموزش را پشت سر گذاشت و ما متوجه شدیم که دیگر مشکلی ندارد، این فرد هرچند برایش ۵-۶ سال هزینه شده است ولی یک روزی به کار می آید. این زمینه ای که براساس آن، طرح برای کشور ایجاد شد، تقریباً از سال ۹۰ اجرا شد و موجب شد که وقتی اینها تصمیم بگیرند جنگ قرن بیست و یکم علیه ایران اجرا کنند، زمینه کاملاً آماده شود که تنها فقط به نقطه ی شروع نیاز داشت.

زمین‌هی جنگ قرن بیست و یکمی، کالای فرهنگی

زمینه‌ای که اینها تقریباً از سال ۹۰ شروع کردند، چه بود؟ ما از سال ۷۰ (تقریباً از دولت آقای هاشمی تا همین امروز)، هیچ دولتی که تغذیه‌ی ذهن مردم برایش مهم باشد، نداشتیم؛ تنها دولتی که تغذیه‌ی ذهن مردم اولویت اولش بود، دولت آقای خاتمی بود که الگوی تغذیه‌اش هم با انقلاب اسلامی کاملاً مغایرت داشت؛ یعنی کاملاً نقطه‌ی معکوس بود. اتفاقی که رخ داد این بود که حاکمیت اعم از قوه‌ی مجریه، صداوسیما، نهاد روحانیت، سازمان تبلیغات، دفتر تبلیغات قم، وزارت ارشاد، آموزش عالی، آموزش و پرورش، همه‌ی این سازمان‌ها و ساختارهای فرهنگی برایشان تغذیه‌ی ذهن جامعه اولویت نداشت؛ هم و غم‌شان را برای تغذیه‌ی جسم مردم گذاشته بودند. نتیجه چه شد؟ مردم به معنی کلان در تغذیه‌ی ذهن‌شان دچار یک سرگشتگی شدند. بالأخره تفاوت آدم با حیوان این است که "حیوان به غذای معده‌اش فکر می‌کند ولی آدم علاوه بر غذای جسمش به چیز دیگری برای تغذیه‌ی ذهنش به عنوان یک اتفاق انسانی نیاز دارد." حالا به اصطلاح، به این تغذیه "کالای فرهنگی" می‌گوییم که شامل اسباب بازی، شیوه‌ی پوشش، سبک زندگی، موسیقی، فیلم، کتاب و... می‌شود.

اینکه مردم دچار سرگشتگی شدند یعنی چه؟ یعنی چون این "کالای فرهنگی"، متولی واقعی نداشت، رها بود اینطور که کسانی به طور قاچاقی، فیلم‌های زمان شاه و فیلم‌های هندی می‌گرفتند و نگاه می‌کردند. خود صداوسیما در تغذیه‌ی ذهن مخاطب، دچار یک سرگشتگی بود. اینطور که فیلم‌های آمریکایی پخش می‌کرد و فقط مثلاً آستین خانم را می‌پوشاند. در هر فیلم یا انیمیشنی که می‌دید، یک پسر و یک دختر با هم دوست بودند، مثلاً "پسرشجاع و خانم کوچولو" در

هر داستانی هم یک سگ وجود داشت مثل "بل و سباستین"، "پاکوتاه حنا" و "سگ لوسیون" یعنی همه‌ی آن ساختارهای ارزشی که انقلاب اسلامی دارد، در فیلم غربی وجود ندارد و فقط برای اینکه آنتن من خالی نباشد، این مجموعه‌ها را استفاده می‌کنم. حالا بجای آب شنگولی می‌گویم نوشیدنی، به جای دوست دختر می‌گویم نامزد، اما او با تولیدهایش، ارزش‌های خودش را تحمیل می‌کرد و تولیدهایی که ما داشتیم، هیچ ارتباطی به انقلاب و ارزش‌هایش نداشت. یک مثال ساده بگویم: ما از سال ۹۱ درگیر جنگ سوریه شدیم تا سال ۹۸ که دیگر جنگ به معنی رسمی‌اش خاتمه پیدا کرد. حدود ۷ سال جنگ بود اما صدا و سیما حتی یک دقیقه فیلم سینمایی، داستانی، سریال و کلیپ در مورد سوریه نساخت. اگر هم دو تا سرود مثل "ز کودکی خادم این تبار محترم" یا "پایتخت ۵" ساخته شد، به این دلیل است که همه‌ی هزینه‌اش را سپاه تقبل کرد و الا بازهم ساخته نمی‌شد!

غذای فرهنگی مثبت یعنی چه؟ مثلاً سریال "مختارنامه" که بیننده‌اش به طور متوسط حدود ۷۰ درصد است، یعنی ۷۰ درصد ایرانی‌ها این فیلم را دیدند. از یک فرد ۱۴ ساله تا ۹۰ ساله را با هر اعتقادی پوشش می‌داد و جذب می‌کرد. اینقدر ذهن و حواسشان درگیر این سریال می‌شد که اصلاً متوجه نمی‌شدند که انبوهی از پیام‌های انقلاب اسلامی روانه‌ی ذهنشان می‌شود. علتش چیست؟ اینکه سازنده و نویسنده‌اش انقلابی بودند و آرمان‌های انقلابی داشتند.

کالای فرهنگی یعنی اینکه تو در قبال آن، کالای فرهنگی مقابل را کنار بزنی. چند نفر حاضر بودند بخاطر سریال "یوسف پیامبر" یک سریال آمریکایی پرمخاطب را کنار بزنند؟ فقط مذهبی‌ها این کار را می‌کردند.

مشکل کجاست؟ ما این کالای فرهنگی را ارائه ندادیم، در نتیجه ذهن مخاطب با چه چیزی پر شد؟ من می‌گوییم با هله و هولله! لذا این جامعه ذهنش رها شده است، مکلفی ندارد و غذای استاندارد هم ندارد. غذایش متنوع است در نتیجه این جامعه دچار تشمت ارزش‌ها می‌شود؛ در دوره‌ی آقای خاتمی به این تشمت جهت داده شد و یک نسلی به نام "اصلاحات" پرورش پیدا کرد که یک طبقه‌ی اجتماعی را از افراد تحصیل کرده، بدون مشکل مالی، کارمند دولت، استاد دانشگاه، پزشک و مهندس و... را تشکیل می‌داد که مطالبه‌اش در وهله‌ی اول، زیست غربی نه به معنای آزادی روابط بلکه به معنای دموکراسی برای آزادی جنسی است و این کار را با مجله چلچراغ شروع کردند که آدم‌هایی را تربیت کرد که الان در بی‌بی‌سی و اینترنت‌شنال کار می‌کنند. این کار را آقای خاتمی شروع کرد و پس از آن نیز ادامه یافت. مسیری که حزب الهی‌ها در آن به لحاظ فکری گرسنه‌ترین و کم‌سهم‌ترین بودند، در صدا و سیمایی که فکر می‌کنید برای حزب الهی هاست هیچ سهمی نداشتند تا اینکه بعضی از مردم (تعداد محدودی) گفتند: «ما متولی تغذیه می‌شویم» آن هم در قالب هیئت و مسجد؛ هیئت و مسجدی که به دلایلی مخاطب داشت، بخشی از جامعه از این جا تغذیه کرد و الان هم هرچه نیروی حسابی و خوب داریم، از همین مجموعه‌ها تغذیه شده است؛ از مدافع حرم تا مسئول انقلابی‌اش در این مجموعه‌ها تربیت شدند.

● عنصری به نام فضای مجازی

این ادامه پیدا کرد تا دولت آقای روحانی که یک عنصر جدید به نام "فضای مجازی" اضافه شد. پدیده‌ای مشترک بین کشورهای آمریکایی، اروپایی و آسیایی

مثل ژاپن با هدف اینکه کارکرد "پیام‌رسانی" داشته باشد نه رسانه‌ای. تفاوتش چیست؟ پیام‌رسان یعنی کارکرد آن مانند تلفن باشد و در کشورهای خودشان این را به حد تقلیل دادند؛ مثلاً اینستاگرام ۱۹ محدودیت در اروپا دارد و کالاهای محلی را تبلیغ می‌کند یا توئیتر که "رسانه‌ی نخبگانی" نام دارد که بخشی از جامعه را در بر می‌گیرد هم عده‌ی کمی تولیدش می‌کنند و هم عده‌ی کمی از آن استفاده می‌کنند مثل سیاستمداران و خبرنگاران و سلبریتی‌ها که حق دخالت در سیاست را ندارند مگر اینکه در راستای سیاست کشورشان باشد. اما زمانی که وارد ایران شد، به عنوان رسانه‌ی مرجع معرفی شد نه پیام‌رسان. دقیقاً برعکس کشورهای دیگر بود، اما چرا و چطور؟ وقتی فضای مجازی وارد اروپا شد، به عنوان یک "کالای فرهنگی" نبود. در نتیجه شمارگان تولید رسانه‌های مکتوب، شنیداری و دیداری کاهش پیدا نکرد اما در ایران، شمارگان تولید این رسانه‌ها کاهش چشمگیری داشت و جانشین هرچه که قبلاً وجود داشت، شد. سه تا از اینها تاثیرگذاری بیشتری داشتند که به ترتیب شامل: اینستاگرام با ۴۵ میلیون کاربر با رده‌ی سنی ۱۰ تا ۲۶ سال، تلگرام که در واقع توضیح مطالب اینستاگرام و توئیتر می‌باشد که گفتیم کمی تخصصی‌تر است. اما در اروپا قوانین سختگیرانه‌ای برای این پیام‌رسان‌ها وضع شد که کودکان تا ۱۸ سال، حداکثر یک ساعت مجاز به استفاده از رایانه و فضای مجازی هستند ولی از سال ۲۰۱۸ فرهنگ سازی شد که این زمان باید نصف شود، به دلیل اینکه مقالات می‌گویند:

۱. این میزان استفاده باعث آسیب‌های جسمی (از چشم گرفته تا مفاصل‌ها و غضروف‌ها) می‌شود.

۲. آسیب‌های مغزی چون ارتباط زیاد با فضای مجازی قدرت فکر را از فرد می‌گیرد. ذهن به جای اینکه آنالیزگر باشد، تبدیل به شلنگ می‌شود و

بلافاصله محتواهای زیادی را می‌گیرد و بدون وقفه هضمش می‌کند درحالیکه اگر کتاب بخوانید، هرچه هم تندخوان باشید، باز هم برای اینکه به خودتان تنفس دهید، ساعتی کتاب را می‌بندید و در این فاصله ذهن فرصت دارد که عمیق شود، آنالیز کند و مطالب را هضم کند تا خروجی مطمئنی را ارائه دهد. ۳. انسان را عجول می‌کند، صبر را از فرد می‌گیرد، محتوا را کامل مطالعه نمی‌کند و اطلاعات ناقص را می‌گیرد درحالیکه برای کتاب خواندن باید ساعت‌ها وقت گذاشت.

۴. تقریباً قدرت استنتاج و فعالیت فکری ندارد اما یک پوسته‌ای از توهم دانایی به عمق صفر و به مساحت زیاد دارد و این باعث می‌شود اصلاً پذیرش نداشته باشد درحالیکه با مطالعه ی کتاب، شبهه برای آدمی ایجاد نشده بلکه سوال ایجاد می‌شود؛ به همین دلیل حاشیه‌ی کتابها را سفید می‌گذارند که سوالات طرح و پاسخ داده شوند.

۵. تبدیل به نسل بی‌ارزش و بی‌هنجار می‌شود، یعنی هیچ خط قرمز، قانون و منطقی را قبول ندارد و قابل تصحیح نیست. او همه‌ی خطوط قرمزش را از دست داده است مثلاً یک مفهوم مقدس یا یک تقدس طبیعی و بدیهی مثل مادر را دیگر قبول ندارد و آنقدر این تقدس را نادیده گرفته که به‌عنوان تفریح، مادر خود را دستمایه و مسخره می‌کند و فیلم آن را در اینستاگرام آپلود کرده که یک دفعه فالوورهایش از ۵۰۰ تا به ۳۰ هزارتا افزایش پیدا کند! حتی خانواده‌ها در لحظه از این موضوع خبر نداشتند، خیلی راحت بخاطر چندتا لایک مادرش را تحقیر کرد، حرمت خانه و خانواده و آن محیط امن را از بین برد. در همین فضای مجازی بود که مادر و پدر واژه‌های جدیدی گرفتند و از مأمّن به مزاحم، قدیمی، بی‌سواد و مانع تغییر پیدا کردند. حالا در مورد وطن

چه اتفاقی رخ داد؟ یک جاهل می‌آمد و با کابین یک وانت از ایران را نشان می‌داد بعد کنارش عکسی از یک پورشه آلمانی می‌گذاشت. این نسل باورش این است که ایران بدترین و عقب‌مانده‌ترین مکان جهان است! این آدم چه چیزی از وطن و یکپارچگی می‌داند؟ دشمنان وطن را محترم می‌شمارد، برای این فرد هر خفتی بهتر از در ایران ماندن است؛ به این موضوع هم دقت کنید که بی‌هنجاری قابل تصحیح نیست ولی ناهنجاری قابل تصحیح است مثل گروهک فرقان که اختلال ناهنجاری داشت. شهید لاجوردی به همراه آقای فاطمی‌نیا و تعدادی دیگر با کسانی که جرمشان کمتر بود کار اعتقادی کردند، اختلالشان را از بین بردند و یک سری آدم معتقد وارد جامعه و گروه‌های انقلابی شدند.

۶. این فرد لذت دراز مدت را نمی‌پذیرد و به سمت لذت در لحظه می‌رود. آینده برایش ارزش ندارد، گفتگو پذیر نیست و هیچ زیرساختی ندارد. برای اینکه در لحظه زندگی کند و لذت ببرد، همه‌ی ساختارها را می‌شکند مثل یک فرد سیگاری می‌باشد که هرچه برایش از خطرات سیگار و آینده می‌گویی که مرد حسابی تو ۲۰ سال دیگر را نمی‌بینی، جوابی که می‌شنوی این است که "من اصلا دو سال دیگه هم برابیم مهم نیست!"

حالا عده‌ای دنبال بهانه هستند که ما برای اینکه موفق باشیم، باید مثل خودتان بشویم. شما ما را قبول ندارید به همین دلیل است که ما به سمت ناهنجاری می‌رویم! درحالی‌که اگر دقت کنید کسانی‌که در ایران موفق و محبوب هستند، بسیاری از آن‌ها حزب‌اللهی نیستند؛ امثال علی‌دایی و علی‌کریمی، اکثر سلبریتی‌ها، اکثر پزشکان موفق، تاجرها و... پس این یک بهانه برای ناهنجاری است.

شروع جنگ قرن بیست و یکمی

این جنگ دقیقا از همین جا شروع شد، از افراد آسیب دیده. فردی که زیاد از حد با فضای مجازی آن هم به عنوان یک رسانه‌ی مرجع کار کند، به درجه‌ای از آسیب روانی می‌رسد که اگر بگویند: «پدر و مادرت را بکش!» می‌گوید: چشم! لخت برو در خیابان می‌گوید: چشم! چون این رسانه‌ی مرجع به تمام اعتقاد او تبدیل شده است و برایش خدایی می‌کند؛ بعد می‌بینید که حلقه‌ی اصلی این آشوبگران، بی‌هنجارها هستند و حلقه‌های پیرامونی افراد و گروه‌های دیگر بودند که خیلی‌هایشان ساختار خانوادگی ندارند. مفهوم "مرگ" اصلی‌ترین مفهوم ذهنی آن شخص است.

از این طرف تشویق به آشوب و اغتشاش و کشتار کردند، از یک طرف دیگر گفتند: «کار خودشونه!» حتی اگر می‌گفتند: «صدام هم از خودشان بود» باور می‌کردند! کشته‌سازی‌ها را باور می‌کنند حتی زمانی که متوجه می‌شوند و می‌بینند که این خبر کذب بوده است باز هم باور نمی‌کنند یعنی نمی‌خواهند که باور نکنند. در اینجا گفتگو جواب نمی‌دهد، راهکارش گفتگو نیست چون این فرد هیچ زمینه، هنجار یا نقطه‌ی اشتراکی ندارد، اصلا منطق پذیر نیست که گفتگو پذیر باشد.

راهکار

اولین راهکار: با بعضی از این افراد می‌شود صحبت کرد، باید ابتدا از نزدیکان خودتان شروع کنید این‌ها یک نشانه‌هایی دارند مثل اینکه طرف غذایی را در اتاقش تنها می‌خورد، مهمانی نمی‌آید و میلی به جمع ندارد. مهمان هم که بیاید، باز هم خودش را نشان نمی‌دهد حتی اگر به زور او را

ببری، یک گوشه ای رفته و مشغول گوشه‌نشینی همراه خود می‌شود. این آدم‌ها طبق گفته‌ی روانپزشک‌ها و پزشکان مغز و اعصاب، در شرایطی هستند که یک معتاد به مواد مخدر است که اگر این گوشه‌نشینی را از دستش بگیری، شروع به بی‌قراری و درگیری می‌کند. پس این شخص را چگونه باید اصلاح کرد؟ باید جایگزینی هیجان‌انگیزتر از گوشه‌نشینی و تفریحی بهتر از آن برایش ایجاد کرد تا زمان مشغولیتش به مرور کاهش پیدا کند. اسب سواری، تیراندازی با شرط‌بندی که حلال هم است، و نیز کشتی و شنا. اینطور باید وقتش را پر کرد. به این‌ها "هیجان‌ات طبیعی" می‌گویند. این کاری است که عشایر می‌کردند چون هیجان داشتند پس طبع جنسی بد نداشتند؛ حالا اسب‌نداری، موتور و ماشین بیاور. چه ایرادی دارد که یک دختر زیر نظر مربی خانم موتورسواری کند و هیجان‌اتش را تنظیم کند؟! خیلی هم خوب است. برای چه امام خمینی رحمه‌الله‌علیه فرمودند: «باید ارتش ۲۰ میلیون نفری داشته باشیم»؟ ما که آن زمان، نهایتاً تعداد مذهبی‌هایمان، ۲ میلیون نفر بود! برای اینکه امام دنبال ارتشی با روحیه و نشاط بالا بود نه یک ارتش نظامی که فقط تیراندازی بلد باشد و نکته‌ی بعدی این است که سپاه باید مجری این طرح و قضیه باشد نه دانشگاه، چون وقتی این کار در محیط سپاه انجام شود، در محیطی سالم گفت و گو شکل می‌گرفت.

دومین راهکار: دانشجویها را به دیدار آدم‌های موفق ببرید تا درک کنند چه شده است، چه اتفاقی افتاده است؟ این فرد چه مسیری را رفته که امروز به این جایگاه رسیده است؟ این دانشجوی می‌فهمد که موقعیت امروز این فرد از آسمان پایین نیفتاده بلکه برایش زحمت کشیده است. هنگامی که دانشجوی را به دیدن مجتمع‌های عسلویه می‌بری تا آنجا را ببیند، فقط یک جمله باید

بگویی: «این‌ها در دوران تحریم ساخته شدند، دانشجویها خودشان ساختند» همین برای تمام مسیر کفایت می‌کند. در نتیجه زیست عمومی پیدا می‌کند و در این مرحله تا زمانیکه خودش سوالی نپرسیده، نباید توضیحی بدهی چون این فرد الان در حال آنالیز است.

راهکار سوم: رهبر انقلاب در این ۱۵ سال اخیر، آن اندازه که به کتاب خوانی توصیه کرده است به هیچ چیز دیگری توصیه نکرده است چون وقتی فردی کتاب می‌خواند، خواه ناخواه، یک حرف درست و حسابی از دهانش بیرون می‌آید.

البته این راهکارها برای بخشی از این افراد است که هنوز آسیب جدی ندیده اند و بخش خوش خیم این رسانه هستند. اما برای بخش بدخیمش چه باید کرد؟ باید بازپروری کرد اما این بازپروری باید چگونه باشد؟ قطعاً نباید فقط با سخنرانی باشد اگر هم قصد داری سخنران بیاوری، باید یک آدم موفق با اعتقادات خودش را بیاوری. در اینجا است که حلقه‌ی پیرامون، خلوت می‌شود چون می‌فهمد لازمه‌ی به دست آوردن این موفقیت‌ها تلاش است و ایران آن خرابه‌ای که همه فکر می‌کنند، نیست.

راهکار چهارم: از بین همین دانشجویهای دانشگاه خودت، از افراد مناطقی که برای اردوی جهادی به آنجا می‌روی، با استعدادهایشان را پیدا کن، آنها را پرورش بده، تربیت شان کن و برای خودت نفر جذب کن. وقتی این فرد در شرایطی قرار بگیرد که بفهمد برای هر موفقیتی باید سختی کشید و به علاوه یک پشتوانه‌ای مثل بسیج دانشجویی و سپاه داشته باشد، کم کم اعتقادات و اصول را از رفتارها یاد می‌گیرد و یک آدم حسابی برای پایگاه بسیج می‌شود.

مشکل این‌ها اینست که دنیایشان گوشی و فضای مجازی شده است و دنیای واقعی را نمی‌فهمند. باید از این محیط بیرونشان کشید. اما ایراد حاکمیت این است که در برابر این شرایط، هشت دست‌ی عمل می‌کند یعنی آن "ید واحده ای" که حضرت آقا می‌گویند نیست و با یکدیگر هماهنگ نیستند، هر کس کار خودش را می‌کند.

هدف تضعیف نظام است

هدف این‌ها براندازی نظام بود ولی خودشان هم می‌دانستند که نمی‌توانند این کار را انجام دهند پس به تضعیف نظام روی آوردند. با تعطیلی کسب و کارها طوری که بخش خصوصی در اغتشاشات اخیر ۳۰ هزار میلیارد دلار ضرر کرد. همچنین به وحشی‌گری، تجاوز و آسیب به مردم و اموال آنها روی آوردند ولی این‌ها همه روی هم فقط برای تضعیف کردن است مثل دندان دردی که اذیت می‌کند و اجازه نمی‌دهد روی بقیه‌ی مسائل تمرکز کنی، این اتفاقات تمرکز ملت و مسئولین را هدف گرفت که نتوانند فکر کنند و جلو بروند و اگر "ید واحده" نباشد، اگر تمام مسئولین اعم از مجلس، رئیس‌جمهور، قوه‌ی قضائیه و صداوسیما و... با هم نباشند و در راستای یک هدف، کار اشتراکی نکنند، این فرد اغتشاش‌گر حساب کار دستش نمی‌آید. چند سال است که حضرت آقا می‌فرمایند: «ولنگاری فضای مجازی» آیا کسی حرکتی کرده است؟ این حرکت نکردن باعث تضعیف شدن می‌شود چون امام امت قدرتش را از امت می‌گیرد "ید واحده" یعنی همین که ملت مطالبه کند و مسئولین اجرا کنند. اگر دویست حوزه‌ی بسیج دانشجویی هفته‌ای یکبار از این سه قوه‌ی نظام مطالبه‌گری کند، آن‌ها مجبور می‌شوند تصمیم بگیرند.

جواب به یک شبهه: ما حق اعتراض داریم!

بعضی‌ها می‌گویند ما حق اعتراض داریم! چه حق اعتراضی؟ کسی حق اعتراض دارد که:

۱. آورده‌ای یا خدماتی داشته باشد که به میزان آن‌ها حقوقی نگرفته باشد و یا حمایتی نشده باشد.

۲. در حقوق لیبرالیسم، حکومت در قبال شما فقط یک حقی دارد و آن ایجاد نظم است برای اینکه در مقابل کارکردت، حقوقت را دریافت کنی و الا نه حق تحصیل داری، نه حق درمان و... پس اگر عقب ماندی، اینجا مقصر من نیستم، مقصر خود تو هستی که تلاش نکردی.

۳. اعتراض همیشه در نقطه‌ی مقابل حق و تکلیف است، جایی که طرف مقابل در برابر تکلیفش حق پیدا کند.

این فرد با دیدگاه خودش (لیبرال) در جمهوری اسلامی ایران حقی ندارد. ولی اگر به جهت حکومت علوی نگاه کنیم، یک حق به حق نظم اضافه می‌شود و آن هم حق تربیت است.

تفاوت سپاه آن زمان با بسیج امروز

سال ۵۸ تا ۶۰ که سپاه تازه تشکیل شده بود، گروه‌های جبهه‌ی چپ، لیبرال‌ها، مجاهدین خلق، تجزیه‌طلب‌ها به صورت هفتگی یا روزانه بالای ۱۰۰ تا نشریه، مجله، ماهنامه و هفته‌نامه چاپ می‌کردند و مثلاً احسان کرمی ایدئولوژ گروه چپ بود و برای خودش غولی بود. سپاه یک ایده داد که من هم باید در نقطه‌ی مقابل، یک طرح داشته باشم و باید ذهن حزب الهی‌ها را تغذیه کنم؛ در نتیجه یک نشریه به نام "پیام انقلاب" چاپ کرد که هم

خوراک سیاسی و هم تاریخی، اعتقادی و... را داشت. نشریه ای که آنقدر محکم بود که وقتی کسی آن را می خواند، می توانست همه ی جبهه های مقابل را با همه ی قدرتشان زمین بزند اما به همین جا متوقف نشدند، یک نشریه برای نوجوان ها و جوان ها ایجاد کرد به نام "امید انقلاب" و "نهال انقلاب" و برای نهادینه کردن مفاهیم انقلاب و سپاه از عملیات های واقعی، داستان های دنباله دار می ساخت و مثلا برایش توضیح می داد که ما چرا در قبال افغانستان مسئول هستیم. برای اقوام یعنی مثلا برای کردها و بلوچ ها هم مجلات جداگانه چاپ می کرد. اگر الان سپاه آن زمان را برای شما توضیح بدهند، دوتا کار می کنید: یا مثل آنها می شوید یا عذاب وجدان می گیرید و استعفاء می دهید! سپاه آن زمان با همین نشریه هایش حجاب را عمومی کرد و الا حجاب که عمومی نبود. آن ها می دانستند که باید جو شکن باشند نه اینکه جو زده بشوند. برخلاف ذهنیتی که به شما القاء می شود، سپاه آن زمان یک سبدی از دانشجوی های رشته های مختلف داخلی و فارغ التحصیلان دانشگاه های خارجی مثل آمریکا بود با حقوق ماهیانه ی دو هزار تومان و کار می کردند و همین فعالیت ها بود که جامعه ی پیچیده ی آن روز، با ایدئولوژی های خاصش را انقلابی کرد.

کلام آخر

از شما خواهش می کنم این حرفها را گوش کنید، یادداشت برداری کنید و در موردشان فکر کنید. تحلیل کنید نه اینکه فقط پذیرید بلکه با قطب نمای ذهنتان جهت درست را تشخیص دهید و در مسیر درست به کار ببرید.

قرن بیستم قرنی بود که پدیده‌ی جنگ به شیوه سنتی‌اش به اوج خود رسید. در دو جنگ جهانی اول و دوم، نزدیک به هشتاد میلیون اروپایی کشته و زخمی شدند و هنر کشتن و هنر تحمیل اراده از طریق جنگ به اوج خود رسید. از آن زمان بود که موشک‌های قاره‌پیما و پس از آن، سلاح‌های هسته‌ای ساخته شد.

اما در قرن بیست و یکم نگاهی پدید آمد که این نگاه در دهه‌ی اول قرن بیستم تکمیل شد: دیدگاهی که بیان می‌کرد **الگوی جنگ باید عوض شود**. به این دلیل که جنگ فیزیکی هزینه‌ی جانی و مالی زیادی داشت.



گرا
@geraa_ir

